نگاه

حمیدرضا جلایی‌پور:

الگوی رعایت ادب تفکیک نقش‌های سیاسی روشنفکری، دانشگاهی از سوی نخبگان

بحث من در حوزه سیاست و روشنفکری و آکادمی بر اساس چهره‌های معروف این حوزه‌ها پیش نمی‌رود. به عنوان مثال در حوزه روشنفکری چهره‌ای مثل شریعتی، در حوزه آکادمی «هما کاتوزیان» و در حوزه سیاست مصدق. در ایران عدای در هرسه این حوزه‌ها کار می‌کنند. مثلا من شخصا عقلانیت انتقادی را بیشتر در حوزه روشنفکری یاد گرفتم و این پایه‌ای شد برای اصلاح‌طلبی. اینش را بگذارید روشنفکر تولیدکننده در جامعه ما جامعه‌ای مدرن است و روند تمایزیابی در آن پیشرفته است. انسان‌ها باید نقش‌های مختلف را یاد گیرند و بتوانند آن را بازی کنند. در عین حال نهادها و وجوه جمعی ساختاری هم کمک کند و این گونه ثبات و پایداری جامعه رشد کند. در جامعه ایران مهم این است که کار روشنفکری را انجام دهی و ادب آن را رعایت کنی. کار سیاسی انجام دهی و ادبش را رعایت کنی. کار دانشگاهی انجام دهی و ادبش را رعایت کنی. انجام هرسه اینها تناقضی با هم ندارد. مهم این است که ـ از یکی به دیگری نپری و ادب آنها را رعایت کنی. مثلا در محیط دانشگاه از موضع سیاسی صحبت نکنی تا کارت را پیش ببری یا از موضع روشنفکری نخواهی کار سیاسی‌ات را پیش ببری. دانشگاه محل جست‌وجوی حقیقت است.

در جامعه‌شناسی شیوه‌ها و هنجارهای تحقیق مهم است. موضوع تحقیق و شخص محقق برای من مهم نیست. فقط موضوع باید موجه باشد. به این می‌گویند روح کار دانشگاهی. کار روشنفکر این نیست که فقط حقایقی را بفهمد بلکه باید آن را بیان کند. برخلاف آکادمیسین، آکادمیسین حرف‌هایی می‌زند و مسیرود. همچنین مجموعه‌ای از ارزش‌های پایه‌ای برای روشنفکر مهم است. آزادی، برابری، برادری. پس کار روشنفکری با کار آکادمیک متفاوت است و روشنفکر در حوزه عمومی، کارهای مهمی انجام می‌دهد که یک دانشگاهی نمی‌تواند انجام دهد. در جامعه ما هنوز ما به مرحله نیازمندیم که کار روشنفکری و سیاسی و آکادمیک را بفهمد. به عنوان نمونه آقای «فلیل» یک روحانی روشنفکر بود و باید در قم باقی می‌ماند.

هادی خانیکی:

روشنفکری، آکادمی، سیاست

اکثر ما به دلیل تعلق‌خاطر به شریعتی مایلیم مرزهای بین الگوهای مطرح روشنفکری از دریافتیم و بدانیم آیا الگوی شریعتی امروز کارآمد است یا نه؟ بر اساس تجربه زیسته شریعتی می‌توان او را سه گونه تعریف کرد: شریعتی آکادمیسین، شریعتی روشنفکر و شریعتی انقلابی یا سیاست‌ورز. در ایران این سه چهره با هم آشنا نیستند. آکادمیسین در اینجا کسی است که روشنفکر و سیاست‌ورز نباشد. یعنی گویا هرچه بیشتر از این دو حوزه فاصله می‌گیریم آکادمیسین‌تر می‌شویم. در مورد «دکتر غلامحسین صدیقی» می‌گوییم ای کاش وارد سیاست نمی‌شد. آقای «دکتر تکمیل همایون» نقل می‌کند که استاد گفت کتبی بلد شد که سیاست نگذاشت بفهمم علم چیست و علم نگذاشت بفهمم سیاست چیست؟! امثال ما مشکلی در دانشگاه داریم و مرسوم است می‌گویند چون سیاسی هستیم استادهای خوبی نیستیم. روشنفکر طراز اول هم همین است و کسی است که از آکادمی اینها بیرداختند. عدای هم که وارد عمل می‌شوند پراگماتیست روزانه هستند و هروز اما و اطواری در می‌آورند. یک روز در راستای آرمان کار می‌کنند.

روی همان کار را انجام نمی‌دهند چون با اقتضای عمل مشکل دارد. لذا نه ایده‌دیزاران به درد می‌خورند و نه عملگراها. به نظر من این الگوی روشنفکر منجی است. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که آخر و عاقبت این نگاه همین است. اما روشنفکر درمانگر دغدغه عمل ندارد و مهم نیست در میدان عمل چه پیش می‌آید. میدان عمل، میدان کنش و واکنش در حوزه سیاست است که خودشان ایده‌های خود را تولید می‌کنند. چنان‌که در سده‌های انتخاباتی هم این تولید ایده‌ها اتفاق می‌افتاد. آقای خاتمی حرف از حقوق وبلاگ‌نویس‌ها و طبقه متوسط زدند بعدها فهمیدند کسی هم از حقوق طبقات پایین حرف بزنند.

اما وظیفه روشنفکر درمانگر این است که ارزش‌های نسازگار در شعارها را مطرح کند. حقه‌های موجود را تشخیص دهد و مانع از تبدیل آنها به اسطوره شود. در موضع روشنفکر منجی حفظ این دبت ممکن نیست اما در موضع روشنفکر درمانگر امکان‌پذیر است. در بحث آقای جلایی‌پور هم ادبیات هم‌جهت است و همچنین تولیدـ حقیقت می‌کنند. در حالی‌که این حوزه‌ها تناقضات و ناسازگاری‌هایی با هم دارند و من اتفاقا در مقام روشنفکر درمانگر مرا همراهی کسید اتفاقات مهمی می‌افتد. در این حال اینها چاق و آرامشهرگرا می‌شوند. ارزوها را به دنبال خود می‌کشند. ایده‌ها به مکان‌های مقدسی تبدیل می‌شوند که همه به دنبال آن می‌روند. این ایده در مارکت مشتری پیدا می‌کند.

فاجعه بعدی این است که این حرکت پیروز شود. ایده‌ها اکنون قرار است جهان واقعی را سازمان دهند. پس گروه مروج و گروه مولد این ایده‌ها شکاف می‌افتد. عدای در حیطه عمل می‌خواهند عمل کنند و عدای قصد دارند حریم قدسی این ایده‌ها را حفظ کنند. از اول پیروزی انقلاب عدای روزی و فلان شدند و عدای به عمل ایده‌ها پرداختند. عدای هم که وارد عمل می‌شوند پراگماتیست روزانه هستند و هروز اما و اطواری در می‌آورند. یک روز در راستای آرمان کار می‌کنند.

روی همان کار را انجام نمی‌دهند چون با اقتضای عمل مشکل دارد. لذا نه ایده‌دیزاران به درد می‌خورند و نه عملگراها. به نظر من این الگوی روشنفکر منجی است. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که آخر و عاقبت این نگاه همین است. اما روشنفکر درمانگر دغدغه عمل ندارد و مهم نیست در میدان عمل چه پیش می‌آید. میدان عمل، میدان کنش و واکنش در حوزه سیاست است که خودشان ایده‌های خود را تولید می‌کنند. چنان‌که در سده‌های انتخاباتی هم این تولید ایده‌ها اتفاق می‌افتاد. آقای خاتمی حرف از حقوق وبلاگ‌نویس‌ها و طبقه متوسط زدند بعدها فهمیدند کسی هم از حقوق طبقات پایین حرف بزنند.

اما وظیفه روشنفکر درمانگر این است که ارزش‌های نسازگار در شعارها را مطرح کند. حقه‌های موجود را تشخیص دهد و مانع از تبدیل آنها به اسطوره شود. در موضع روشنفکر منجی حفظ این دبت ممکن نیست اما در موضع روشنفکر درمانگر امکان‌پذیر است. در بحث آقای جلایی‌پور هم ادبیات هم‌جهت است و همچنین تولیدـ حقیقت می‌کنند. در حالی‌که این حوزه‌ها تناقضات و ناسازگاری‌هایی با هم دارند و من اتفاقا در مقام روشنفکر درمانگر نسازگاری‌های این حوزه‌ها را بیان می‌کنم.

دریچه

عباس منوچهری:

کنش گفتاری روشنفکر

امروز سؤال «چه باید کرد» در حوزه روشنفکری مطرح است. دوستان بحث شاخص کارکردی را در حوزه روشنفکری مطرح و آقای باقی به جنبه معنایی اشاره کردند. شاید توجه به وجه معنایی بتواند به پرسش «چه باید کرد» پاسخ دهد. منظور من از جنبه معنایی این نیست که سرشت تمیز کنیم و بگوییم معنای روشنفکری این است، بنابراین سرشت آن چنین است. چیما خود این سرشت مفید به زمینه و زمانه است. تمایزاتی که کار را برای رسیدن به پاسخ سخت کرده تعریف واژگان است. واژه روشنفکر و سیاستمدار، ما تعریفی از سیاستمدار در ذهن داریم و پیش می‌رویم باید از نظر معنایی و واژگانی دست خود را بازکنیم مثل «ارنت» که وقتی از قدرت و سیاست سخن می‌گوید، چنین اجتماعی دارد. یعنی حوزه قدرت حوزه بازی سیاسی نیست حوزه قدرت برآیند همبستگی اجتماعی است. به این معنا موضوع متفاوت می‌شود. بحث ورود روشنفکر به بحث قدرت و سیاست اگر با معنای مدرن سیاست باشد عرصه توزیع قدرت و بازی قدرت می‌شود اما اگر سیاست را به تعبیر ارنت بشناسیم به تعبیری متفاوت می‌رسیم. حتی خود روشنفکری نیز دستخوش تغییر می‌شود. الگوی کنش گفتاری می‌تواند کمک کند تا دریابیم روشنفکر چه کسی است و چه می‌تواند بکند؟ تعریف شریعتی از کنش گفتاری این است که شما با گفتن چیزی کاری انجام می‌دهید. بحث حقیقت و مردم که مطرح می‌شود با کنش گفتاری معنای دیگری می‌یابد و غنایی به اصل مسئله می‌دهد. کار روشنفکر امولا از جنس کنش گفتاری است. به این معنا که با گفتن چیزی کاری انجام می‌دهد. اگر سیاست را از زنی ببینیم خود روشنفکر که هم چشمی به حقیقت دارد و هم چشمی به ضرورت تاریخی، کار با هویت یا کارکردن کنش گفتاری خواهد بود. پس او به این معنا هم کار سیاسی می‌کند و هم کار روشنفکری. سیاست نه به معنای بازی‌های سیاسی مرسوم؛ با تعابیر سنتی نیز می‌توان این مفهوم را بیان کرد. مولوی بیتی دارد که می‌گوید «فکر آن باشد که بگشاید پری/راه آن باشد که پیش آرد شهی». کاملا معنایی نگاه می‌کند به فکر در مقابل حکمت یا دانش نظری. حکمت عملی همان است که روشنفکر هم با معرفت و هم با عمل انجام می‌دهد. اگر تعبیر ارگانیک‌بودن روشنفکر را با مفاهیم و تعابیر مفاوتت بسنجیم می‌توان مرزبندی‌های برنتش را کنار گذاشت. پس وظیفه روشنفکر، الگوی کنش گفتاری با نگاه به حقیقت است.

گفتار

محمدجواد کاشی:

روشنفکر درمانگر

هر تیپ روشنفکری نمی‌تواند ادب حوزه‌های مختلف را رعایت کند. اصطلاحات روشنفکر منجی و روشنفکر درمانگر را با واملگری از «وینگنشتاین» مطرح می‌کنم. سنت روشنفکری در ایران نمی‌تواند ادب این حوزه‌ها را رعایت کند. عملا حوزه‌های گوناگون را با هم در می‌آمیزد. اما روشنفکر درمانگر می‌تواند حافظ مرز بین حوزه‌ها باشد. از اوایل دهه ۷۰ تیپ‌های مختلف روشنفکری آمدند. در دوره آقای خاتمی به ساختار قدرت نزدیک شدند. در سال ۸۸ وارد رقابت انتخاباتی شدند. همه حرف از شعاری می‌زدند که برای بالا نشانده باشند. این رفتار روشنفکر ماست که گاهی حرف‌های انتزاعی می‌زند و زمانی هم در مورد یک قرائن، دوزار رأی و انتخابات حرف می‌زند. تبار این روشنفکر را باید شناخت. این ژانر روشنفکری در ایران چگونه است؟ ما که سنت فلسفی یا آکادمی دکرچیمی و بوری نداریم. سرمایه‌های فکری در ایران در زمانه‌های نمایانگر می‌شود که این احساس به وجود می‌آید که در عمل بن‌بست وجود دارد. اهل سیاست سراغ فرهنگ می‌روند چون در عمل بن‌بست وجود دارد. در این حال سرمایه‌های فکری شکل می‌گیرد و کسانی تفکر و ایده‌ساز می‌شوند.

ماجرا این است که در عرصه عمل نمی‌توان کاری کرد. فاجعه وقتی به وجود می‌آید که در عمل روزنه‌هایی گشوده می‌شود. مثلا دستگاه سیاسی ضعفی از خود نشان می‌دهد و حرف‌های ما مصرف‌کننده پیدا می‌کند و عدای ایده‌های ما را دنبال می‌کنند. ایده‌ای که به دلیل به دست‌نیامدن در حیطه عمل تولید شده بود بازار می‌یابد و از این زمان به بعد با مقوله قدرت و عمل پیوند می‌خورد. آن سرمایه‌های اندوخته‌شده گذشته، اقتضائات قرون بسته پیدا می‌کنند. مثلا ایده‌ها وقتی قابل فروش می‌شوند که شرایط را اضطراری توصیف کنیم و بگوییم راه‌حل و داروی شما پیش من است. اگر وجه غالب توجه به دوگانه حقیقت و مردم در سنت‌های فلسفی از زمان یونان باستان تاکنون وجود داشته است. دوگانه‌ای که قاعدتا راه در نشست «الگوی تعهد و مسوولیت روشنفکر از منظر سیاسی نزد شریعتی» به آن اشاره خواهد شد. در مورد چگونگی گرفتارنشدن روشنفکر در دو قطب حقیقت افلاطونی یا ایدئولوژی مردمگرایی سخن گفت. او با تمایز بین این دو مفهوم از تمایل روشنفکر به یکی از این دو قطب در دوران معاصر استفاده کنیم. گرایشی تاریخی برای پیوندزدن دو رکن حقیقت به مردم وجود داشته است. قرارداد حقیقت در خدمت مردم و حرکت مردم بر مبنای چیزی که چارچوب فکری دارد و صرفا بر مبنای واکنش‌های روزانه و تصلحت قومی یا گرایشات فردی نیست بلکه چارچوبی تئوریک دارد. روشنفکران در طول تاریخ از هر دو طرف انتقادات یا به سمت حقیقت رفتند، همچون افلاطون؛ «که نمی‌توان جلو گفت انتکتوئل (به مفهوم وبری) نیست. افلاطون کسی است که کار فکری می‌کند. اما انقـرر روی لبه حقیقت افتاده که می‌گوید تمام مردم برای نجات باید خود را با الگوی حقیقت تطبیق دهند. در نظر او حقیقت از عالم دیگری به دست می‌آید از طریق توسـعه نوعی خرد انتزاعی. ولی در عین حال در همان‌جا هم عالم «مثل» افلاطونی نسـبتی با «همچهره» که ما می‌شناسیم که با جمهور رابطه دارد متعلق به کار روشنفکری است. فلسفه افلاطون فلسفای نیست که از سـعادت مردم در مدینه غافل باشـد ولی اشکال آن این است که آنقدر حقیقت را عمده و بزرگ می‌کند که مردم از دسـت می‌روند و جایی برای مردم باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر، بسیاری از روشنفکران به لبه مردم افتادند و به نوعی مردمگرایی ایدئولوژیک دامن زدند. نمونه آن را می‌توان در روشنفکران چپ آسیانیسـتی یا مواد دیگر دید. کسانی که از یک چارچوب جغرافیایی، یک قوم، جمعیت، ملت و وضعیت اجتماعی دفاع کردند. وقتی حقیقت عمده می‌شود اندیشه دیگر مهم نیست. از سـوی دیگر قوم یا مردم خودمختاری پیدا می‌کنند. این فاجعه‌ای دوگانه است که روشنفکران همیشه در طول تاریخ آفریده‌اند. روشنفکران هم از عوامل نجات بودهاند و هم عوامل فاجعه‌ساز. شاید کسی بتواند این فجایع اجتماعی بودهاند اما با‌ارخه روشـنفکران آن را صورتبندی کردهاند. در این دوقطبی تعهد به حقیقت که به حقیقت می‌انجامد و تعهد به مردم که به دام ایدئولوژی می‌افتد. اولـی به افلاطون گرایی می‌انجامد و تـا حدودی پیامبری. پیامبران هم قصد نجات مردم را داشتهاند اما آنها هم از موضع حقیقت سـخن گفت. اما اگر رابطه میان این دو را به میانجی سیاست نگاه کنیم حقیقت همچون میل امری کاملا نو و متفاوت از تمایل کنونی خواهد بود. سیاست از بطن همین رابطه دووجهی شکل می‌گیرد. مردم در لحظهای که سیاسی و سوژه‌مند می‌شوند سازندگان جامعه می‌شوند.

در جامعه ما به قول کاشی، روشنفکران گاهـی از انتزاع صرف فلسفی پایین‌تر نمی‌آیند و گاهی هم از دودوتا چهارتای رای و انتخابات بالاتر نمی‌روند. البته با علم به این موضوع که گاهی انتخابات در ایران برخلاف کشورهای غربی معنایی بیشتر از خودانتخابات پیدا می‌کند و محل عرضه سیاست می‌شود.

علاوه بر تمایز مذکور، تمایز بین حوزه‌های روشـنفکری، آکادمیک و سیاسـی هم در صحبت میهمانان نشسـت مطرح شد. تفکیکی که هالهای نهادی بیش از همه در صحبت‌های باقی مشهود بود. تفکیکی که هالهای از تقدس را از حول حوزه‌های صحبت زدوده، شبیه نهاد حقوق شاید قابل می‌شـود. اما جلایی‌پور بیش از همه از امکان حضور در همه نقش‌های هویتی سه‌گانه گفته شده صحبت کرد. او که از رای‌دادن به روحانی و حضور در عرصه روشنفکری و آکادمیک دفاع می‌کرد بر خلاف تاکید خود توضیح نداد که چگونه شبیه صحبت کرد. او که از رای‌دادن به روحانی و انتخاباتی تبلیغ نمی‌کند. در تلاقی نظریه و عمل می‌توان به الگوی مورد نظر شریعتی از روشنفکر دست یافت. همان‌طور که خود آنگونه عمل می‌کرد. شریعتی، نظریه‌پرداز انقلابی. قرائتی که منوچهری نیز به آن اشاره کرد. قدرت و سیاست آرتنتی به معنای حوزه برآیند همبستگی اجتماعی و اتخاذ کنش گفتاری توسط روشنفکر.

عکس: شرق

نشست «الگوی تعهد سیاسی روشنفکر نزد شریعتی» در بنیاد شریعتی برگزار شد

ژانر روشنفکری در ایران

علی سالم

وجه غالب توجه به دوگانه حقیقت و مردم در سنت‌های فلسفی از زمان یونان باستان تاکنون وجود داشته است. دوگانه‌ای که قاعدتاً راه در نشست «الگوی تعهد و مسوولیت روشنفکر از منظر سیاسی نزد شریعتی» به آن اشـاره خواهد شد. در مورد چگونگی گرفتارنشـدن روشنفکر در دو قطب حقیقت افلاطونی یا ایدئولوژی مردمگرایی سخن گفت. او با تمایز بین این دو مفهوم از تمایل روشـنفکر به یکی از این دو قطب در دوران معاصر متعالی یا مردم سخن می‌گویند. همان الگوی روشنفکر «شلر» که می‌گفت روشنفکر حقیقت را از عالم ایده‌های مطلق کسب و در بین توده‌ها پخش می‌کند. شریعتی به کدام یـک از این دو تعلق دارد؟ تعهد به حقیقت در او بیشتر است یا تعهد به مردم؟ اگر بتوان تفکیک «گرامشی» در مورد روشنفکران سـنتی و روشنفکران انداموار را به این دو نزدیک کنیم روشنفکران سـنتی به‌عنوان روشنفکران حقیقت فعالیت داشته‌اند. منال‌های مثل خود گرامشی عبارتند از کشـیش، حقوقدان و پزشـک که به نام حقیقت سخن می‌گویند در مقابل روشنفکران انداموار که به‌عنوان روشـنفکران مردم سخن می‌گویند. اگر هم ایده تولید می‌کنند برای مردم اسـت. روشنفکر انداموار از مردم به سوی حقیقت می‌رود. در حالی‌که روشنفکر سـنتی از حقیقت به سـمت مردم می‌رود. الگوی شـریعتی با ضریب بالای تعهد به مردم در برابر تعهد به حقیقت، الگوی انداموار است. به همین دلیل وقتی از او می‌پرسند شما نظریه‌پردازی می‌کنید جواب می‌دهد نظریه‌پردازی کار دانشـگاه اسـت نه من. وقتی از مردم سـخن می‌گوییم باید فکر و اندیشـه را

محمدامین قانعی‌راد:

بحران از درون

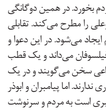

الگوی روشنفکر «شـریعتی» چگونه بـود و ایـن الگو تحت چه شـرایطی ایجاد شـد؟ شـرایط ما چیسـت و چه الگویی را شـرایط ما ایجاب می‌کند؟ برای صحبت در مورد الگوی روشنفکر، چارچـوب مفهومی همامـا حقیقت و مردم اسـت. دو قطبی که ما می‌توانیم برای مفهوم‌پردازی کار روشـنفکری استفاده کنیم. گرایشی تاریخی برای پیوندزدن دو رکن حقیقت به مردم وجود داشـته اسـت. قرارداد حقیقـت در خدمت مردم و حرکـت مردم بر مبنای چیزی که چارچوب فکـری دارد و صرفا بر مبنای واکنش‌های روزانه و تصلحت قومی یا گرایشات فردی نیسـت بلکه چارچوبی تئوریک دارد. روشنفکران در طول تاریخ از هر دو طرف انتقادات یا به سـمت حقیقت رفتند، همچون افلاطون؛ «که نمی‌توان جلو گفت انتکتوئل (به مفهوم وبری) نیسـت. افلاطون کسی اسـت که کار فکری می‌کند. اما انقـرر روی لبه حقیقت افتاده که می‌گوید تمام مردم برای نجات باید خود را با الگوی حقیقت تطبیق دهند. در نظر او حقیقت از عالم دیگری به دسـت می‌آید از طریق توسـعه نوعی خرد انتزاعی. ولی در عین حال در همان‌جا هم عالم «مثل» افلاطونی نسـبتی با «همچهره» که ما می‌شناسیم که با جمهور رابطه دارد متعلق به کار روشنفکری اسـت. فلسفه افلاطون فلسفای نیسـت که از سـعادت مردم در مدینه غافل باشـد ولی اشکال آن این اسـت که آنقدر حقیقت را عمده و بزرگ می‌کند که مردم از دسـت می‌روند و جایی برای مردم باقی نمی‌ماند. از سوی دیگر، بسیاری از روشنفکران به لبه مردم افتادند و به نوعی مردمگرایی ایدئولوژیک دامن زدند. نمونه آن را می‌توان در روشنفکران چپ آسیانیسـتی یا مواد دیگر دید. کسانی که از یک چارچوب جغرافیایی، یک قوم، جمعیت، ملت و وضعیت اجتماعی دفاع کردند. وقتی حقیقت عمده می‌شود اندیشه دیگر مهم نیست. از سـوی دیگر قوم یا مردم خودمختاری پیدا می‌کنند. این فاجعه‌ای دوگانه اسـت که روشنفکران همیشـه در طول تاریخ آفریده‌اند. روشنفکران هم از عوامل نجات بودهاند و هم عوامل فاجعه‌سـاز. شاید کسی بتواند این فجایع اجتماعی بودهاند اما با‌ارخه روشـنفکران آن را صورتبندی کردهاند. در این دوقطبی تعهد به حقیقت که به حقیقت می‌انجامد و تعهد به مردم که به دام ایدئولوژی می‌افتد. اولـی به افلاطون گرایی می‌انجامد و تـا حدودی پیامبری. پیامبران هم قصد نجات مردم را داشته‌اند اما آنها هم از موضع حقیقت چگونه به وجود آمد؟ علت آن بحران از بیرون بود. وقتی شریعتی فکر می‌کند از بیرون تهدیدی داریم و فرهنگ ایرانی- اسـلامی در حال فروپاشی اسـت. همین تحلیل را «ال‌احمد» هم داشت. مفاهیمی مثل بازگشت به خویش و غربزدگی مفاهیمی اسـت که نشان‌دهنده شرایط شریعتی و ال‌احمد اسـت. از شرایط هجوم غرب باید برای مقابله با آن انرژی اجتماعی تولید کنیم و کار روشنفکر در این شرایط خنثی‌کردن بین خود و دیگری اسـت. دیگری که تهدید را از بیرون متوجه ما اسـت و بنابراین روشنفکر ارگانیک می‌خواهد معنا و ایدئولوژی بسـازد و انرژی اجتماعی تولید کند. شرایط کنونی چیسـت؟ اگر شما هنوز معتقدید که از بیرون تهدیدی متوجه ماسـت و به تهاجم فرهنگی هسـتیم کمایش با همان الگوی شـریعتی و ال‌احمد باید بیش برویم و از بازگشت به خویشتن و ساختن هویت برای جامعه سخن بگوییم. ولی ما امروز با بحرانی از درون مواجهیم. این بحران بسیار سـنگین‌تر از بحرانی از بیرون است. شرایط امروز با شرایط زمان شریعتی متفاوت است. شریعتی خلاقیت‌هایی بسـیار داشت اما در عین حال قرارنه زمانه خوبش بود. روشـنفکران نمی‌توانند نامورزی‌ها و نیازهای زمانه را بترانند نه‌دند. پس مشکل امروز خطر فروپاشی فرهنگ نیسـت، بلکه خطر فروپاشی جامعه و امر اجتماعی اسـت. در شرایط امروز به میزان فرهنگی ما در خطر اسـت. نه شـناخته در خطر اسـت و نه اسلام در خطر اسـت. خود جامعه در معرض خطر اسـت. بنابراین چیزی که به آن نیاز داریم ایجاد همدلی اجتماعی برای نزدیک کردن گروه‌های متفرق جامعه به همدیگر اسـت. دفاع از کلیت امر اجتماعی و جلوگیری از از هم پاشیدگی یک جامعه تر کـرده‌ند و تلاش برای ایجاد پل‌های ارتباطی بین گروه‌هایی که جدایی‌ها آنها جامعه را از بین می‌برد. این مسـئله در بررسی ادبیات مربوط به روشـنفکری که نقاد وضع موجود و اندیشه‌های موجود نباشد دیگر جلوگیری از تقلیل جامعه مدنی به بازار یا به یک اجتماع فروبسـته است. بنابراین جلوگیری از فروپاشی جامعه با استفاده از مفهومی جدید از حقیقت و مفهومی جدید از مردم که با مفهوم سـنتی متفاوت است. این حقیقت حقیقتی کوچک‌تر اسـت. بنابراین اسم آن را حقیقت گفتـوگویی می‌گذارم. حقیقتی که در فرایند گفتـوگوی گروه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و از آن طرف مردمی بزرگ‌تر. این مردم یک گروه اجتماعی خاص نیسـت که روشنفکر بخواهد در صحبت از انداموار از آن سخن بگوید پس امروز شرایط اجتماعی ما همان دو دغدغه مردم و حقیقت را نیاز دارد و باید بین این دو بیوند به وجود بیاید. شریعتی در زمان خود این پیوند را با بحث تهاجم از بیرون و به وجود آورد اما شرایط امروز ما، مسـاله فروپاشی امر اجتماعی از درون اسـت.

عماد باقی:

پرهیز از آشفتگی

در بحث‌های چند سـال اخیر با یک نارسایی در زمینه مفاهیم و لغات در مبحث روشنفکری همراه بوده‌ایم. این بحث چند لایه است. در یک سطح در مورد خود مفهوم روشنفکری است. در سطح بعدی در مورد مصافی است که به این مفهوم منتسـب می‌شود. منال روشـنفکری مذهبی و روشـنفکری سـکولار. هرکدام از اینها هم شقوقی دارد. منلا اینکه هرکدام از این انواع روشنفکر مولد است یا موزی. عملگرایی را بنظریه‌پرداز. در مصداق هم محل نزاع وجود دارد. تعریف واژه روشنفکر مشکلاتی دارد و باید به خاستگاه آن پی برد. تاریخ روشنفکری ارتباط وثیقی با جنبش چپ و تحلیل طبقاتی دارد و در جامعه ما جداشده از مفاهیم طبقاتی مطرح می‌شود. نکته دوم این است که روشنفکری در دوره‌ای تاریخی کارکرد داشته که امروز آن جامعه مشکل‌زا از دست داده است. همچنین هرچه زمان پیش رفته، مفهوم روشنفکر کل، اهمیت خود را از دست داده و نقش‌یابی تخصصی در همه حوزه‌های جامعه مدنی اتفاق افتاده اسـت. پس چندان موجه نیسـت که امروز مثل روشنفکرهای قرن نوزدهمی ایده‌های جهان‌شمول و کلی داشته باشیم.

در بحثی که با «دکتر شایگان» هم داشتم عنوان کردم که دوره روشنفکر کل بسـر آمده است. با توجه به این نکات باید به تعریف جدیدی از روشـنفکری پرداخت. البته باید توجه کرد که در حوزه علوم انسانی نمی‌توان مثل ریاضیات تعریفی کامل و بسته ارایه داد که روشنفکر این است و جز این نیسـت. می‌توان معنایی به این واژه داد که «ابوذر» هم روشنفکر باشد و می‌توان تعریفی داد که ابوذر روشنفکر نباشـد. چون این امر یک امر ذاتی و طبیعی نیسـت و اعتباری است. البته این به این معنا نیسـت که هیچ معیاری برای این تعریف وجود ندارد. منلا من گاهی دیده‌ام که روشنفکری و اصلاح‌طلبی را به جای هم استفاده می‌کنند. در حالی‌که اینها دو مقوله جداحستند. اینهمانی و یکسـان‌انگاری در این زمینه اشتباه است. در عین اینکه مفهومی روشـنفکری که نقاد وضع موجود و اندیشه‌های موجود نباشد دیگر روشنفکر نیسـت. ملاک دیگر وفاداری به حقیقت اسـت. فعالیت کنشـگر سیاسی بیشتر معطوف به قدرت است اما روشنفکر وفادار به حقیقت است. روشنفکر در یک جامعه توسعه‌یافته که نقش‌ها تفکیک شده، لازم نیسـت وارد حوزه‌ای مثل انتخابات شود. ما در شرایط تاریخی خاصی به سـر می‌بریم که تمایزیابی‌ها صورت نگرفته است. ولی به هرحال اصل بر عدم دخالت اسـت و روشنفکر نباید وارد مصادیقی مانند انتخابات شـود. فقط دخالت از باب اضطرار لازم می‌شود. منل سال ۱۳۸۴ که شـرایط خاصی پیش آمده بود و من تا قبل از آن به‌عنوان یک فعال حقوق‌بشر لازم نمی‌دیدم در انتخابات اعلام موضع کنم. اما در یک فرد باید یک نقش مثل روشـنفکر یا آکادمیسـین برزنگ‌تر باشد. نمی‌توان در عین حال در همه نقش‌ها حضور داشت. اگر بخواهی در همه نقش‌ها باشی در حقیقت در هیچ‌کدام نخواهی بود. نه سیاستمدار حرفه‌ای خواهی بود نه روشنفکر حرفه‌ای نه حزبی حرفه‌ای و نه هیچ چیز دیگر. هرکدام از اینها لوازمی دارد.

نکته دیگر اینکه روشـنفکری در هر زمانه شـرایط خود را دارد می‌توان گفت حافظ و مولوی و فردوسی در زمان خود روشنفکر بودند. ولی با تعریف امروزی نمی‌توان آنها را روشـنفکر محسوب کرد. باید فرزند زمانه خویش بود. بنابراین مراقب باشـیم که گرفتار روش‌های شترمرغی نشویم و نه این باشیم و نه آن. یا هم این باشیم و هم آن. ما کل از مثلا در «هلت و امامت» فاصله‌ای بین روشـنفکر و کسی که در قدرت حضور دارد نیست. او می‌گوید وقتی روشنفکران قدرت را در دست گرفتند نباید آن را فدا کنند. اینکه روشنفکر باید وارد شود، در دوره‌های شریعتی شاهد تفکیکی در حوزه بازگشت به خویش هسـتیم. دکتر شریعتی، نتیجه‌گیری می‌کند تجربه روشـنفکرانی که قدرت را در دست می‌گیرند کلا منفی است مثل تجربه الجزایر. وظیفه روشنفکر این است که به توده مردم انتقال آگاهی دهد و از بین خود توده، رهبرانی برخیزند و قدرت را از دست گیرند. کارهای اخیر آقای «ریفوین» نقدی است به کل جنبش‌های ایران که از «جـدجمال» شروع می‌شود که قصد داشت از بالا به اصلاح ساختار حکومتی بپردازد این از نظر شریعتی غلط است. بنابراین او کارفکری «فردمحمود» را مطرح می‌کند. در مقابل افلاطون که در پانج چه باید کرد، یک حکومت کند می‌گفت آگاهترین‌ها فیلسوفان. «کاتب» می‌گفت شـاهان زنده به هیچ‌چه فلسـفه بیافند و فیلسوفان هم نباید شاه شوند. چراکه وقتی فیلسوفان شاه می‌شوند، آزادی خود آنها محدود می‌شود و فاسد می‌شود. شاهان باید اجازه دهند فیلسوفان آزادی بیان داشته باشند. جریان روشنفکری در موقعیت سیاسی پس از انقلاب با تقاضای مردم برای مداخله مواجه بودند. روشنفکری که از بین مدل‌های ممکن، همه را تجربه کرده و ناکام مانده بودند. نوشریعتی‌ها معتقدند که باید مردم را ملاک قرار داد. مدیران و حتی برخی روشنفکران سکولار است. نمایندهٔ شعار «بگذارید ملت بیایند کار کنند». اخیرا مطلبی از آقایی به نام «رامین احمدی» خوانده که از نقد «آرامش دوستدار» به روشـنفکران دینی دفاع می‌کرد. او تعریف شـریعتی و «ال‌احمد» را از روشنفکر تعریفی دینی عنوان کرده و این نوع روشنفکران را ادامه‌دهنده راه اینبای‌ها‌ند. چنین تعریفی یک تعریف ایده‌آلیستی شبیه تعریف بنفاست در کشورهای در حال گذار از جامعه سنتی به مدرن، با تضادها و تغییراتی در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسـی و فرهنگی مواجه است. سیدرضا صالحی‌امیری، اسـتادیار و عضو هیات علمی دانشـگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، اسیدرها را در ۱۰ حوزه مشخص کردهاست: حوزه نظری، اندیشگی و نخبگی فرهنگ، حوزه سیاستگذاری فرهنگی، حوزه مدیریت فرهنگی، حوزه ساختارهای فرهنگی، حوزه هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، حوزه فائوندگاری فرهنگی، آسـیبشـناسـی نانی از کارکرد نظام فرهنگی، آسـیبشـناسـی نانی از منابع انسـانی متخصص، پویا، کارآمد و بالگیزه، آسـیبشـناسی نانی از نظام آموزش فرهنگی، آسـیبشـناسی نانی از عدم سیاسه‌گذاری بسترسازی و حمایت دولت در عرصه فرهنگی. او در کتاب «آسـیبشـناسی فرهنگی در ایران» به صورت اجمالی به توصیف و

قفسه

نگاهی به کتاب «سیری در ادیان جهان»

سیری در ادیان جهان
کریستوفر پاتریج
ترجمه: عبدالعلی براتی
ناشر: ققنوس
قیمت: ۴۵۰۰۰ تومان

«هـیـری در ادیان جهان» اثری است که به قلم جمعی از پژوهشگران کالج جـیـزر انگلستان به منظور بررسی ادیان مختلف در نقاط مختلف جهان به رشـته تحریر درآمده است. سرویراستاری این اثر را کریستوفر پاتریج، پژوهشگر دانشگاه جـسـتر در انگلستان برعهده داشت که مشاوراتی چون گوین فلاد، نیکلاس دلانگه، لمین ساله، لینداوودهد، میکاییل روتشتاین و... وی را در نگارش این اثر یاری کردهاند.

«هـیـری در ادیان جهان» مجموعهای اسـت